

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که بود راجع به این بود که تحلیلی است که آقایان از قضیه‌ی شرطیه و مفاد جمله‌ی شرطیه را می‌خواهند، البته اصل مطلب ابتداءً روشن بود و آن اینکه در جمله‌ی شرطیه وجوب مشروط است این تقسیماتی بود برای واجب و وجوب که یا مشروط است یا مقید است به حساب محدود است قید خورده است.

خوب این بحثشان این شد که این وجوب چیست که مشروط باشد از آن طرف آمدند دیدند که وجوب مفاد هیئت است آن جائیکه زید فاکرمه این وجوب مفاد هیئت است، از آن طرف دیدند معنای حرفی است حالا معنای حرفی باز هم عرض کردیم دو جور است یک جور خود حرف گفته می‌شود الماء فی الکوز مثلاً، زید علی السطح، خود حرف گفته می‌شود، یک دفعه معنای حرفی جوری است که گفته هم نمی‌شود مثل اکرمه چیزی جداگانه نیست یعنی اکرام و لذا این مشکل را برای این آقایان تولید کرد که این وجوب چطور مشروط می‌شود یا چطور وجوب مطلق می‌شود وجوبی که مفاد به اصطلاح هیئت طلبیه است مفاد جمله‌ی طلبیه است این چطور مشروط می‌شود در تحلیل این آقایان به مشکل برخوردند یعنی مشکلی که پیدا شد این شد.

و لذا نسبت داده شد به مرحوم شیخ چون از آن طرف هم نکته‌ی اساسی در ذهن آقایان این بود که اطلاق و تقیید از خصائص لفظ است این هم در ذهنشان بود دیگر مثلاً جثنی بماء مثلاً اطلاق دارد هر جا آبی می‌خواهد باشد گرم باشد سرد باشد، آب لوله باشد، آب چاه باشد، جثنی بماء مطلق است.

در اینجا هم چیزی لفظ مطلق نبود اکرم زیداً یک هیئتی هست زید که خوب معین است اکرم هم اکرام که ماده باشد معنایش روشن است هیئت یک چیز ملفوظی نبود تلفظ نشده بود من می‌خواهم ارتکاز ذاتی آقایان را، آن وقت این نتیجه‌اش این شد که اینها برخورد به مشکل بکنند که این اطلاق یعنی چه این وجوب مطلق است یعنی چه؟

مخصوصاً لفظی وجود ندارد دیگر وقتی لفظی وجود ندارد چطور می‌شود مطلق است یا مشروط باشد یا مقید باشد و عرض کردیم که لذا در حتی کتب همین متعارف حوزه‌ی ما مثل شرح لمعه در عده‌ای از موارد تمسک به اطلاق می‌کند می‌گوید لا اطلاق الدلیل بعدی‌ها

آمدند دیدند که دلیل اطلاق این اصلا لفظی نیست که دلالت بر اطلاق بکند یا اشتراط بکند لذا آمدند یک قسم جدیدی را از اطلاق درست کردند به نام اطلاق مقامی و الا اطلاق مقامی لفظ نیست مثلاً گفتند شما آب چاه را بکشید تا پاک بشود .

خوب طبیعتاً وقتی آب کشیده می شود وقتی چاه نجس است در حین کشیدن مقداری از آب لب چاه می ریزد ، اطراف چاه می ریزد ، خود دلو در چاه می رود ، طناب در چاه می رود ، طبیعتاً ، خوب اگر آب چاه نجس بود و آب چاه را شما کشیدید برای پاک شدن پس باید می گفت که مثلاً لبه ی چاه را هم آب بکش ، طناب را هم آب بکش ، از اینکه نگفت معلوم می شود پاک است ببینید از اینکه نگفت .

این را در حقیقت با یک نوع جدیدی از اطلاق روبرو شدند که بعدی ها الان اصولیین ما اسمش را اطلاق مقامی گذاشتند اطلاق مقامی آن که اصولاً در مقام بیان است یا آن مثال دیگ و قاشق و آنها که عرض کردیم اگر دیگ درش عصیر عنبی باشد بجوشد می گویند نجس می شود ، ذهاب ثلثین که شد پاک می شود خوب یک کمی که جوشید پس به اندازه ی یک انگشت رفت پایین این دور و بر دیگ همه نجس است چون عصیرش نجس است هنوز هر چه برود پایین باز دور و بر نجس است ندارد که وقتی پاک شد ذهاب ثلثین شد دیگ را آب بکش ، دیگ را آب بکش نگفته است ، قاعدتاً نجس است دیگر باید بگوید دیگ را آب بکش .

می گویند با اطلاق ، قدماً تعبیر به اطلاق می کردند نه قدمای قدماً مثل شهید ثانی و اینها تعبیر به اطلاق می کردند اینها آمدند گفتند که آقا اطلاق ندارد ، یعنی در حقیقت من عرض کردم همیشه عرض کردم این بحث اطلاق یک بحث چون برمی گردد به خصائص کلام و کلام دارای یک حالت خاصی است یعنی آن نکات گاهی شواهد حال کلام تاثیرش در کلام از آن شواهد لفظی بیشتر است ، دقت می کنید ان الکلمة لتصرف الی سبعین وجها این واقعیتی دارد این خودش .

لذا اینها آمدند گیر کردند که این چطور اطلاقی است اسمش را گذاشتند اطلاق مقامی ، شبیه این گیری که در آنجا کردند در اینجا هم پیدا شد ، آنجا فقط فرقی این بود که هیچ چیزی گفته نشده بود راجع به دیگ هیچ چیزی نگفتند نه بشوید نه نشوید هیچ چیزی نگفتند اینجا گفت اما در ضمن هیئت گفت که هیئت معنای حالا به تعبیر ما اندکاکای است یا به تعبیر ایشان فناء فی الغیر است حالا که این فناء فی الغیر شده این را چطور اطلاق برایش تصور کنیم یا تقیید برایش تصور بکنیم ، چیزی نیست خودش ، یعنی معلوم شد شبیه ، می خواهم تشبیهش کنم .

فقط فرقی این است که آنجا اصلاً هیچ چیزی گفته نشده است اینجا یک هیئتی یا یک کلمه ی فی مثلاً الماء فی الکوز یک فی آمده است مثلاً صرت من البصره آمده است اما آنجا هیچ چیزی نیامده یک من اینجا آمده آنجا هیچ چیزی نیامده است اینکه اطلاق داشته

باشد یا نداشته باشد اشتراط این برایشان تصویرش مشکل بود از آن طرف هم چون اطلاق و اشتراط را عادتاً باید به لفظ می زدند چون لفظی نبود که رویش حساب باز کنند این اصل مشکل این است یعنی اینکه مرحوم نائینی با مشکل برخورد کرده است .

یک مشکل دیگر این بود که آیا این تعلیق است یا تنقید است عرض کردیم این مشکل در عبارت نائینی هست امروز هم می خوانیم ان شاء الله چون ما برای جهات فوایدی که ، تا این دو روز را که خواندیم عنوان تنقید داشت سابقاً عرض کردیم به صفحه ای که ان شاء الله امروز می خوانیم تعلیق دارد .

ظاهرش این است که ایشان تعلیق و تنقید را به یک معنا گرفتند در صورتی که ظاهراً دو تا معناست اصلاً دو تا معنای مختلفند . علی ای حال آن وقت این از آن طرف هم آمدند در اصول گفتند وجوب مطلق وجوب مشروط از آن طرف هم وجوب مفاد هیئت ترکیبیه است این چیزی که مفاد هیئت است چطور می شود مطلق و مشروط ذهنیات روشن شد ؟ این مجموعه ی ذهنیات این بحث را پیش آورد که ما این قضیه ی شرطیه را چطور تحلیل بکنیم ؟

البته مطلب عرفی بود یعنی هر تحلیلی را که بخواهیم ارائه بدهیم یک : ما در تحلیل دیگر نمی خواهد برویم در اصل وجود آدم و حوا و چه بود و بعد چه شد و ، تحلیل باید برگردد به عرف و بعد هم باید این تحلیل باید مطابق با ارتکازات عرفی باشد ، مخصوصاً عرف عربی که یک عرف بسیطی بود یعنی عرف پیچیده ای نبود که مثلاً در زمان نزول قرآن و در زمان صدور روایات اهل بیت البته در زمان صدور اهل بیت اصطلاحات فقهی جا افتاده بود یعنی در زمان امام صادق اصطلاحات فقهی

و لذا اگر در زمان امام صادق یکره ذلک به معنای یحرم باشد اشکال ندارد می آید ممکن است چرا چون در قرن دوم تا مدتی بین فقهاء عادت این بود که حرامی را که از سنت اثبات بشود یکره بگویند ، یحرم نگویند ، یحرم را بگذارند جایی که حرمت از قرآن استفاده بشود . آقایان ما هم این مطلب را فهمیدند مثل آقای خوئی و اینها فهمیدند که یکره گفته شده مراد حرام است لکن از کجا مثلاً آن روایت دارد که ان علیا کان یکره کذا و ما کان علی یکره الحلال از این روایت فهمیدند ما توضیح دادیم که این مطلب ، مطلبی نیست که فقط بیاید این روایت شبهات ، یک نکته ی جو علمی است و شواهدش هم از کتب تاریخی نقل کردند از کتب اهل سنت و از روایات ما هم مراد همین است انما الحرام ما حرم الله فی کتابه در آن روایت ولکن السلف کان یعافون اشیاء فتنح نعاف ، این مراد یعافون اشیاء مراد این است ما هم آنها را رها می کنیم ما هم از آن کارها

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید که در زمان صدور روایات جمله‌ای از اصطلاحات فقهی دیگر جا افتاده بود، طبیعتاً جمله‌ای از اصطلاحات فقهی هم فی‌ما بعد جا افتاد زمان است دیگر. در همین حوزه‌ی شیعه اصطلاحات اصولی و فقهی به مقداری آمده که در کتب اهل سنت نیست، در کتب اهل سنت قدیم اصطلاحاتی آمده که در کتب ما نیست، ما چون یک موجزی را از اهل سنت گرفتیم مثلاً فرض کنید مختصر ابن حاجب من باب مثال در معالم دارد و قال ابن حاجب یک مختصر ابن حاجب را گرفتیم آوردیم در اصول خودمان بعد که اخباری‌ها به شدت در مقابل ما ایستادند البته مختصر هم بیشتر مثل تهذیب علامه و نه‌ایه علامه است، لکن همان حرف‌ها لکن دیگر تهذیب و نه‌ایه و اینها در حوزه‌های ما رایج نشد معالم رایج شد.

معالم یک صورت مختصری از اصول اهل سنت بود البته مرحوم ملا محمد امین استرآبادی کاملاً به کتب اصول مسلط بود هم اهل سنت را دیده بود، نه همه‌ی کتبشان ما هم الان ندیدیم چون اصلاً چاپ نشده است که همه را دیده باشیم و به کتب علامه و اینها هم مسلط بود اشکال ایشان به اصول بیشتر از دایره‌ی معالم بود اشکال ایشان یک مقداری توسعه پیدا کرده مصادرات دیگر را هم دیده و به آنها هم اشکال می‌کند.

علی‌ای حال بعدها هم که اصولیین ما که آمدند جواب دادند مثل مرحوم وحید فی‌ما بعد و فی‌ما بعد دیگر تقریباً شبه بحث را عوض کردند ما در یک عالم دیگری الان کتاب فرض کنید مثلاً اصولی ما فرض کنید من باب مثال مثلاً کفایه یا مصباح مرحوم آقای خوئی یا همین فواید الاصول ما الان یک دوره این کتاب را ببینیم و بخوانیم و تدریس بکنیم بعد بیاییم وارد فقه بخواهیم بشویم می‌بینیم نه نمی‌توانیم استنباط فقه هنوز کار دارد مقدمات دیگر موجود است یعنی اصولاً بنا به این بود که این کتاب مقدمه‌ی اجتهاد باشد استنباط باشد علمی که الان در اینها آمده باز به درد مقدمه‌ی استنباط نمی‌خورد، یعنی نمی‌توانیم با اعتماد به این کتاب ما حالت استنباط را ایجاد بکنیم یعنی در خودمان ببینیم باز در فقه چیزهای دیگری هست مطالب دیگری هست اینکه اصولاً باید در مسائل چه راهی را پیش رفت و چگونه پیش رفت این خودش همیشه

ما در خلال مباحث مختلف مطرح کردیم، یکی از مطالب، آن وقت در این اثناء چون مفاد افرادی الفاظ معانی افرادی الفاظ این هم در اصول مثل تهذیب علامه و اینها موجود بود لغات و اینها موجود بود آن را برداشتند اکتفاء به همان کتب نحو مثل مغنی یا کتب لغت به آنها اکتفا کردند اما مسائل مربوط به هیئات را انصافاً اصولیین شیعه خیلی رویش کار کردند یعنی انصافاً، یعنی سنخ کارش ریشه‌هایش با

قبل یکی است اما سنخ کار توسعه‌ی بیشتری پیدا کرده است انصافاً یکی‌اش هم هیئت جمله‌ی شرطیه که الان دو سه روز داریم صحبت می‌کنیم و آن نکات فنی کار این است .

یعنی آن که الان مساله هست شما می‌گویید وجوه مشروط است وجوه چیست مفاد هیئت مفاد هیئت ترکیبی پس لفظ نیست اگر لفظ نشد چطور می‌شود مطلق یا مشروط نه مطلق تصور می‌شود نه مشروط این را که مرحوم نائینی در این فکر است که یک چاره‌ای برایش پیدا بکند از آن طرف شما می‌گویید این وجوه مفاد هیئت ترکیبیه است شما اگر وجوه را مفاد هیئت ترکیبیه گرفتید هم باید معنای وجوب را در نظر بگیرید هم اینکه این مفاد هیئت است ، مفاد هیئت ترکیبیه است .

یکی از حضار : ترکیبی از هیئت و ماده است ؟

آیت الله مددی : بله ترکیبی از هیئت و ماده است .

یکی از حضار : هم به اکرام خورده هم به هیئت

آیت الله مددی : آها لذا ایشان آمد گفت به هر دو خورده است .

ایشان آمد گفت این غیر از اینکه بگوید يجب عليك ، يجب عليك غیر از آنی است که مفاد هیئت باشد .

یکی از حضار : اگر یک معنای اسمی برایش پیدا بکنیم که بتوانیم راحت تر ...

آیت الله مددی : ها معنای اسمی هم می‌خواهیم پیدا نکنیم ، روشن شد ؟

لذا ایشان گفت وجوب نیست مفادش اکرم زیداً وجوب نیست ان جائك زیداً فاکرمه وجوب اکرام ، وجوبی را که از هیئت ترکیبی ، لذا

اسمش را گذاشتند المحمول المنتسب این منتسب یعنی نسبت آمده نسبت را روشن شد چه می‌خواهیم هم وجوب را دیده هم نسبت را

دیده می‌خواسته هر دو را لحاظ بکند مرحوم نائینی از این راه المحمول

قبلی‌ها می‌گفتند خود محمول یعنی خود وجوب ، ظاهر عبارتشان هم این بود که نسبت چون ظاهرش این است که اکرمه نسبت ، از آن

طرف نسبت یک معنایی نیست که قابل اشتراط و تقیید باشد پس چه کارش بکنند روشن شد ؟ این احتمالاتی را که مرحوم نائینی می‌دهد و

پیشنهاداتی را که ایشان رضوان الله تعالی علیه می‌گوید این نکته‌ی فنی‌اش این است چون دو سه روز هم فاصله شد باز یک دفعه‌ی دیگر

هم دو مرتبه خواندیم ، دو مرتبه نمی‌خوانم اما به اصطلاح سریعاً از صفحه‌ی ۱۷۹ باز دو مرتبه

بعد و لذا تدریجا این تفکر نسبت داده شد به شیخ انصاری و عرض کردیم جمله ای از اعلام گفتند نه شیخ این مطلب را نگفته است شیخ اصلا گفته این شرط به هیئت بر نمی گردد ، بر می گردد به ماده چون ماده ملفوظ است و قابل تقیید است دیگر اکرام ، اکرمه در حقیقت شرط ملجائش به ان جائک زید فاکرمه یعنی اکرام بعد از آمدن زید اکرام را محدود می کند ، اما وجوب مطلق است . یجب علیک اکرام بعد از آمدن زید ، اکرام محدود می شود اما وجوب مطلق است .

تا آنجا چه می گفتند یجب علیک الاکرام بعد مجیئه ، یجب علیک الاکرام ، الاکرام واجب بعد ، این را شرط برای واجب می گرفتند برای وجوب می گرفتند . مرحوم نائینی می خواهد بگوید که اگر شما شرط را برای وجوب گرفتید اینجا شما وجوب را از لفظ که در نیارید از هیئت ترکیبیه درآوردید ، پس این هیئت هم باید در نظر بگیرید لذا ایشان یک جوری جمع کردند شد وجوب منتسب ، وجوب منتسب به این جهت که هم در عین حال همان وجوبی که مشهور فائند شرط پیدا کرده و هم در عین حال نسبت را چون این وجوب از نسبت در آمد این نسبت ، روشن شد می خواهم خود این عبارات مرحوم مقرر شاید به این وضوحی نباشد که من برای شما این اولایا باید توضیح می داد که مشکل چیست سطح مشکل

و اینکه ایشان گفته که به حساب نقل کردند که مرحوم شیخ این مطلب نگفته مقرر ، بعد هم در حاشیه جواب داده که در دو تا مصدر این مطلب ، بعید هم نیست از مرحوم شیخ این مطلب را گفته باشد

یکی از حضار : خود نائینی که تقسیم می کرد که وجوب یک تقسیمات اولیه ای دارد یک ثانویه ای دارد تا وجوبی نیست می توانیم ما یک چیزی را مقید به آن بکنیم چون قطع و بحث قربت و اینها هم دارد ظاهرا که

آیت الله مددی : خوب این وجوب از راه هیئت درآمده مشکل سر وجوب نیست اشکال ، این تقسیمات اولیه است اشکال ندارد ، این تقسیمات اولیه که اشکال ندارد ، وجوب مشروط به آمدن است اینکه اشکال ندارد

یکی از حضار : قصد قربت را گیر داد گفت که

آیت الله مددی : قصد قربت چون تقسیمات ثانویه است ، چون آن تقسیمات ثانویه است قصد قربت

یکی از حضار : وجوبی هنوز نیست که شرط کنی که مثلا این مقید

آیت الله مددی: اینجا وجوب هست فاکرمه گفت لکن مقید به آن، این تقیید به آن منشائی این نمی شود که بیایم تقسیمات ثانویه،

تقسیمات اولیه است، علی ای حال جزو تقسیمات اولیه است یا وجوب مطلق است یا وجوب مشروط

یکی از حضار: چون خودشان می گفت در یک دلیل واحد در آنجا نمی شود باید با

آیت الله مددی: خوب لذا اینجا هم با دو تا دلیل است اینجا هم با آن جائک زیّد یک آن جائک اضافه کرد دیگر

یکی از حضار: باید اول می گفت اکرمه بعد در یک دلیل دیگری بعدا می گفت البته با اکرمه مقید به آن جائک زیّد

آیت الله مددی: اینجا دقیقا حکم هم دو تا دلیل است وقتی تعلیق آورد یا تقیید آورد مثل دو تا دلیل است.

این روشن شد آقا مطلب چه می خواهم بگویم، ان شاء الله روشن است؟ یعنی اشکال در ذهن آقایان در کجا بوده است، آن که مشهور و معروف بر السنه ای اصولیین است وجوب مشروط است از آن طرف هم وجوب را مفاد هیئت گرفتند، هیئت هم لفظ نیست اگر لفظ نیست چطور می شود، چون اطلاق و تقیید هم از حالات لفظ گرفتند جئنی بماء روشن شد واضح است دیگر مطلب.

لذا این شبهه چرا پیدا شد اصلا

یکی از حضار: بین قول مشهور و شیخ انصاری جمع کرده است هر دو را دیگر

آیت الله مددی: ها ایشان از آن طرف وجوب تنها را نگرفته است اکرام را هم نگرفته است، نه شیخ بین قول شیخ به خاطر اینکه به هر حال این وجوب از نسبت درآمده می خواهد نسبت را هم ملاحظه کند آن معنای هیئت را هم یعنی یک جور جمعی بکند هم بین مفادش که وجوب است هم حالت هیئت را هم ملاحظه بکند

یکی از حضار: هم ماده را هم اکرام را

آیت الله مددی: نه ماده اش را به اکرامش کار ندارد، می خواهد این را بگیرد به معنای ترکیبی، طبعاً وقتی که گرفت به عنوان منتسب و نسبت طرف نسبت اکرام است، نه وجوب خود وجوب فی نفسه، روشن شد چه کار کردند مرحوم نائینی؟

ایشان آمدند هم بگویند نسبت درست است محفوظ است، البته ایشان در اینجا من می خوانم چون مقید هستم دائما می گوید در معنای حرفی فناء در، این فناء ایشان به کار نمی برد من نمی دانم چرا اینجا، این فناء را ما به کار می بردیم، ما می گفتیم معنای اندکاکی اینها معنای فناء را از همان متعارف زمان و اینها زمان عالی بود.

خود نائینی گفت اصلاً معانی حرفیه ایجادی هستند اختطاری نیستند ایشان باید دنبال آن مبنا هم می رفت به نظرم حواسشان اینجا مراعات نکردند مبنای خودشان دائماً می گوید لفنائیه فی القید این آن معنای عالی که حالا در آن زمان بود بنا بود که عالی مراد این باشد، مراد از، چون عرض کردم حتی بعضی از شرح کفایه در این معنای استقلالی و عالی که در معنای حرفی دارد در عالی دو تا یا سه تا احتمال دادند و این معنای عالی را هم عرض کردم در حوزه های ما از اولش، اولین مرحوم صاحب فصول است قبل از او نبود مرحوم صاحب فصول این معنا را در باب معنای حرفی و اسمی آورد استقلالی و عالی آن وقت این عالی را فناء گرفت ما به جای او آوردیم استقلالی به معنای اینکه فی نفسه ملاحظه بشود حرفی مندکا فی غیره طرفین را می بیند.

این نسبتی که بین طرفین هست و الا این نسبت خودش وجود ندارد مثلاً به من گفته بشود به من تحت السقف، تحت وجود ندارد سقف وجود دارد و من این کلمه ای اندکاکی را هم ما از همین جا و لذا عرض کردیم در کتب تقریباً لغت تا آن جایی که من می دانم اولین بار این مطلب در کلمات مرحوم نجم الائمه رضی در شرح کافی آمده است یوجد المعنی فی غیره یوجد دارد، که شاید مرحوم نائینی رحمه الله از این کلمه ی یوجد، البته گفتیم شاید چون در عبارت نائینی معلوم نیست که در، آن کتاب را دیده باشد اصلاً، من دقت بکنید یک معنایی که من می گویم خوب دقت کنید خیلی باید با دقت و با ظرافت نسبت داد.

یعنی هر کلمه ای را که ما حرف می زنیم پشتوانه اش را باید بگوییم یک معنای کلمه ی علمی یعنی این، آخر علم چند تا معنا دارد یکی از معانی کلمه ی علمی که پشتوانه ولو آن کلام باطل هم باشد، پشتوانه ی آن کلام را دقیقاً، این که مرحوم نائینی آن عبارت رضی که یوجد المعنی ایجادی فهمیده در مقابل اختطاری این را من نسبت ندادم، لذا کسی دیگری باشد شاید نسبت بدهد لکن در عبارات نائینی و مقررین چنین مطلبی نیامده است که ایشان کما قال نجم الائمه مثلاً این چنین مطلبی در عبارات ایشان نیامده است.

بله در کفایه یک ان قلت دارد که یصح استعمال منه به جای ابتداء بعد جواب می دهد که این به حساب لوحظ عالیاً، که این به اصطلاح وضع لان یستعمل این ان قلت و قلتش به عینه در حاشیه ی نجم الائمه آمده است، ایشان اشاره فرمودند این خیلی عجیب است، حاشیه هم برای میر سید شریف جرجانی است برای خود نجم الائمه نیست، میر سید شریف جرجانی عین همین ایشان قلت دارد که اگر معنای من و ابتدا یکی درست باشد فیصح استعمال احدهما در مکان، عین ان قلت کفایه جواب هم عین جواب کفایه حالا شاید کسی دیگری باشد بگوید کفایه از آن گرفته است باز هم ما احتیاط کردیم نسبت ندادیم، چرا چون اشاره ای نکرده البته این را گفتم یک قاعده ی کلی است خیلی جاها ما می بینیم یک شخصی یک مطلبی را نقل می کنیم که عینش جای دیگری آمده نسبت هم نمی دهد.

لذا یک احتمال و این خوب خلاف ادب است دیگر، همین مرحوم صاحب جواهر بعضی جاها شاید یک مقدار زیادی شاید دهها، ده سطر، بیست سطر، عبارتی می آورد که در مفتاح الکرامه موجود است نسبت هم نمی دهد به مفتاح الکرامه، دقت فرمودید؟ و لذا ما احتمال این را دادیم یا خود علامه در تذکره، عبارتش با آن کتاب شرح کبیر خیلی اصلا چند سطرش عین همان است، احتمال این را دادیم که شاید این متعارف علمی بوده به خلاف زمان ما خوب دقت کنید، یعنی در محیط علمی امر متعارفی بوده که مطلب کسی را می آوردند به عین الفاظ می آوردند یعنی از او گرفتیم، شاید، این هم اجتهاد بنده است البته ما اضافه کردیم و الا نمی خورد یعنی انسان متحیر می شود چطور عین عبارت دیگری را آورده بدون اینکه بگوید کما فی کتاب فلان احتمال دادیم شاید این یک نوع متعارفی بوده است.

یکی از حضار: شیخ طوسی کلا کتاب را از طرف گرفته می فرمایید، نگفته از چه کسی گرفت حالا این هم

آیت الله مددی: شاید اینها، نه حالا علامه که بدتر فعلا مصدر علامه که واضح است کتاب شرح کبیر است اینها خیال می کنند از مغنی گرفته نه عبارت شرح کبیر، البته شرح کبیر از مغنی گرفته است، اما ترتیش را عوض کرده بود و خصوصیاتش را، شرح کبیر برای پسر برادر صاحب مغنی است.

علی ای حال این دقت، من احتمال، لذا این احتمالی است که من دادم که شاید این در آن زمان متعارف بوده مطلبی را از کتاب دیگری می گرفتند بعضی ها هم در آوردند مقالاتی هم نوشتند که مثلا بعضی از عبارت ملا صدرا از همین کتاب رسائل اخوان الصفاء گرفته شده است، بعینه از آنجا گرفته است و نسبت هم نداده به رسائل اخوان الصفاء این شاید یک متعارف علمی بوده که مثلا این کتابها در محیط علمی دقت می کنید در محیط علمی این شناخته شده بوده این عبارت برای، ایشان در محیط علمی این را آورده بوده نه در محیطی که ما الان نگاه می کنیم.

الان در زمان ما نه اینطور نیست انصافا اگر حتی از کتاب مشهوری هم باشد حاشیه می زنند که این از فلان کتاب گرفته شده است اما این داریم ما یعنی کتابهای متعدد داریم از همه اش هم بدتر این کتاب مرحوم سید علی طباطبایی صاحب ریاض المسائل خیلی جاها عین عبارات لمعه است اضافات دارد عین عبارات لمعه، می گویند به او هم گفتند که آقا شما لمعه را برداشتید، شرح لمعه نه لمعه، عین عبارات شرح لمعه شما برداشتید مثلا عین عبارات شرح لمعه را آوردید چیزی هم نگفتید، گفته بله چون عبارات لمعه یا شرح لمعه بسیار عبارات قشنگی بود پسندیدم برداشتم آوردم دیدم مطلب قشنگی گفته مطلب توضیح قشنگی داده من هم همان مطلب را آوردم مورد پسند من هم بود مورد قبول من هم بود برداشتم به عین عبارت، من بگویم این نیست که تصور شده است احتمال می دهم این یک محیط علمی

.....
بوده است اصلاً دقت می کنید؟ یک محیط علمی بوده، می دانستند در محیط علمی این عبارت برای فلانی است دیگر نمی نوشته است، یعنی صاحب جواهر وقتی مطلبی را می نوشته می دانسته که افراد که با فقه سر و کار دارند این عبارت برای مفتاح الکرامه است وقتی نقل می کند دیگر اسم نمی برد کما فی مفتاح الکرامه ما الان این جور نیست ما الان روش علمی متبع در دنیا این نیست این را علمی نمی دانند از راه علمی خارجش می کنند.

حالا به هر حال ایشان مرحوم باز من توضیح بدهم چون سابقاً هم گفتم:

فبقول: ممکن تصوراً، عرض کردم تصور اگر مرادش مقام ثبوت باشد در اعتباریات مقام ثبوت ندارد احتمالات است؛

ان يرجع الشرط إلى المفهوم الافرادی، همین که به شیخ نسبت دادند، چرا چون این تلفظ به آن شده نکته اش این بوده فاکرمه به اکرام تلفظ شده، پس این می شود مطلق باشد، می شود مشروط باشد، روشن شد؟ یعنی آن ذهنیت موجود این بود که اطلاق و تقييد از حالات و شؤون لفظ است اکرمه را اکرم اضافه، گفتیم دیگر پس می شود این قید به اکرام بخورد این نکته ای که ایشان دارد، بعد مطالبی که ایشان فرمودند؛

رجوع القيد إلى المادة... لحاظ المتعلق في المرتبة السابقة على ورود الحكم عليه، الی آخره، ظاهراً نکته اش یک نکته ای ساده ای بوده حالا این مطالبی که ایشان فرمودند جای خودش است ما هم خواندیم و لکن ظاهراً نکته اش این بوده چون اطلاق و تقييد را از خصایص لفظ می دانستند آن لفظی هم که این صلاحیت دارد اکرام است چون غیر از اکرام آن یکی دیگر هیئت است، هیئت لفظی نیست اگر لفظی نیست قابل تقييد نیست اصلاً قابل اطلاق هم نیست روشن شد؟ نکته ای اساسی، به ذهن من نکته ای اساسی این است؛

ويمكن ان يرجع الشرط إلى المفهوم التركيبي أي إلى النسبة التركيبية، بمعنى ان تكون النسبة الايقاعية التي تتكفلها الهيئة، آن نسبت به حساب مقید به این قید باشد؛

ويمكن ان يكون المنشأ، المنشأ را به نصب بخوانید، یعنی ان يكون مفاد الشرط المنشأ بتلك النسبة، چون آن که تلفظ شده خود نسبت است اکرم، لکن مفادش وجوب است یا خود آن نسبت را تقييد بزیم که یک معنای حرفی است یا مفاد نسبت که وجوب باشد دقت کردید چه می خواهم بگویم، چون وجوب قابل تقييد است، این همین مشهور بین علما این است؛

ويمكن ان يكون المنشأ بتلك النسبة، این مرادش از منشأ بتلك النسبة روشن شد؟ یعنی وجوب؛

أي الطلب المستفاد منها مقيدا بذلك القيد ، اینجا هم باز قید آمد ان جائك را قید گرفت دقت کردید ؟

ويمكن ان يكون راجعا إلى المحمول المنتسب ، محمول مرادش همان وجوب است ، منتسب نسبت را هم ببینیم ، یعنی هم وجوب را ببینیم هم چون دارد که اکرمه این وجوب به اکرام خورده پس وجوب مطلق نگیریم وجوب اکرام ، وجوب اکرام یا مطلق است یا مقید است دقت فرمودید ؟

وهذا وان كان يرجع ، ولذا هم ایشان دقت کنید ؛

وهذا وان كان يرجع إلى تقييد المنشأ ، آنجا هم وجوب گفتیم ، وجوب تقييد خورد . اینجا هم وجوب می گوئیم لکن وجوب اکرام ، یعنی فرقی این است که اینجا نسبت را هم در نظر گرفتیم روشن شد ؟ البته یا مرحوم نائینی در درس به این وضوح بنده نگفتند یا مقرر نوشتند ، به نظر من با بیان من روشن تر است یعنی جهات لفظی را کاملا مراعات کردند هم منشأ که وجوب است صلاحیت تقييد دارد و هم در عین حال ما به هر حال این وجوب را از نسبت درآوردیم پس این نسبت روشن شد ؟ پس این نسبت را هم حفظ بکنیم ، حفظ بین منشأ و نسبت می شود المحمول المنتسب بین دو تایی اش نسبت ، یعنی وجوب مقید نیست وجوب الاکرام مقید است ، روشن شد ؟ پس وجوب مفاد هیئت است لکن مفاد به خاطر اینکه مفاد هیئت است این نکته را بگوئیم وجوبی است که هیئت درش تأثیر گذاشته است ، هیئت هم طرف دارد دیگر طرفش اکرام است پس وجوبی که به اکرام می خورد ؛

الا انهما يفترقان اعتبارا ، این دو تا فرق بین منشأ و محمول منتسب این است ، اگر گفتیم وجوب مقید است این وجوب معنای اسمی است خودش دیده این را ، اگر گفتیم وجوب اکرام معنای حرفی است وجوب را منتسبا به اکرام دیده دقت کردید ؟ یعنی ایشان می خواهد بگوید ما در حقیقت گاهی اوقات می گوئیم فقط وجوب مقید است این می شود معنای اسمی این که می گوید :

الا انهما يفترقان اعتبارا من حيث المعنى الأسمى والحرفي ، این نکته روشن شد ؟ اگر وجوب تنها گرفتیم می شود معنای اسمی ، وجوب اکرام گرفتیم می شود معنای حرفی چون وجوب را در حال نسبت به اکرام می بیند روشن شد ؟ این می شود معنای حرفی ؛

الا انهما يفترقان اعتبارا من حيث المعنى الأسمى والحرفي على ما يأتي بيانه ، نمی دانم روشن شد که مراد مرحوم نائینی قدس الله نفسه از این مطلب چیست ، ایشان می خواهد بگوید وجوب را شما گرفتید این معنای اسمی است این خلاف ظاهر است پس نسبتی که هست کجا شد چرا نسبت را حذف کردید ؟

یکی از حضار: در مفهوم داشتن فرقشان واضح است ثمره دارد ؟

آیت الله مددی: طبعا دیگر خوب تاثیر می گذارد البته ایشان در بیان مفهوم نیست، در بیان مفهوم هم در این قسمت وارد نشده است ایشان در مقام مفهوم رفت در مقدمات حکمت در اینها رفت، روشن شد؟

ایشان گفت اطلاق را تقیید را به محمول منتسب بزنیم لکن با مقدمات حکمت مفهوم درست شد، روشن شد؟ تاثیری در آن ندارد اینجا تحلیل جمله‌ی شرطیه و اصولا آیا وجوب مشروط ما داریم یا نه، اکرام مشروط است وجوب مشروط است، وجوب اکرام، وجوبی که از معنای حرفی است آن مشروط است، یا نه اصلا این هیئت ترکیبی مشروط است کاری به منشأ، خود این هیئت ترکیبی اکرام این هیئت طلب این خودش مشروط است اینجا معلوم شد احتمالاتی که تا حالا اینجا

ثم إن رجوعه إلى المحمول المنتسب تارة: يكون في رتبة انتسابه، یعنی در همان رتبه‌ای که انتسابش به اکرام است؛

وآخری: يكون في الرتبة المتأخرة، دیگر حالا رتبتا، یعنی اول به اصطلاح نسبت را می بیند وجوب را می بیند بعد انتساب را حساب می کند بعد از وجوب متاخر از آن؛

رتبة أو زمانا، فهذه جملة الوجوه المتصورة في الشرط، البته عرض کردم در باب اعتبارات قانونی جمله دیگر معنا ندارد شما احتمال دیگری هم می توانید بدهید یعنی محدود نیست چون تصور است فقط مهم این است که ببینیم از لفظ کدام یکی در می آید و خصوصا این معنایی که از لفظ باز در می آید یک معنای بسیط عرفی باشد، عرف عادی عرب، گفت که عرب بدوی هم این معنا را بفهمد.

خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی می فرمود این مرحوم حاج آقا رضای همدانی وقتی در تحلیل علمی وارد می شد مثل شیخ الرئيس فکر می کند وقتی در فهم روایت می رسد مثل یک عرب بدوی استظهار می کند این نکته خودش یک نکته‌ی دقیقی است این نکته را ما باید برسانید به استظهار بالاخره این کلام را عربی بدوی هم به کار می برده است ان جائك زيد فاکرمه، پس هم باید تحلیل ما روشن باشد و واضح باشد و لفظ هم مساعد باشد چون تحلیل را با لفظ باید تحمل بیاورد از خودمان چیزی به آن اضافه نکنیم. اما اگر خیلی پیچ و پیچ گذاشتیم دیگر او اصلا بیچاره نمی فهمد خودش چه گفته خودش متحیر می ماند که چه گفته است.

این است که لذا خوب دقت کنید، بعدش هم تحلیل نباید خیلی برود به عقب و تاریخ عرب و فلان و عرب بدوی و عرب شمال و عرب جنوب و از این حرف ها، آن حرف ها تاثیر چندانی ندارد ما آنچه را که الان داریم در تحلیلی که داریم نهایتش تحلیل آیات مکی چون تعابیر مکی آیات مکی بامدنی فرق می کند بعد هم بعد از پیدا شدن این الواح ثمود خیلی از الفاظی که در آیات مکی است در لغت ثمود موجود بوده است حتی لفظ الله عرض کردیم در لغت ثمود لاه بوده بعد در عربی که آمده ال به آن اضافه کردند شد الله.

اصلا این و زیاد است حالا این الواح ثمود را اگر ترجمه‌ی به فارسی یک مقدارش شده از آن دوازده لوح لوح گلی و این تاثیر دارد. در الفاظ مدینه عرض کردیم فرهنگ دینی اجمالا حاکم بوده به خاطر یهود چون یهود دارای فرهنگ دینی بود یعنی در خود کتاب تورات احکام دارد، انجیل که احکام ندارد، در خود کتاب تورات احکام دارد، نه اینکه ندارد هیچ چیزی ندارد، چیزی دارد که اگر سیلی به این طرف زد آن طرف را بگیر جلوی از این جور چیزها دارد اما احکام در تورات است و مخصوصا در آن زمان دیگر کاملا حدود ۴۰۰ سال گذشته بود از نوشته شدن میشنا و انتشار میشنا و شروح میشنا و خصوصا عرض کردیم شواهد کاملا حاکی است که در مدینه دو تفکر معروف یهود هر دو حاکم بودند هم تفکر اورشلیمی و فلسطینی هم تفکر بابلی.

چون وقتی نفخود نصریا بخت النصر اینها را از فلسطین این ۵۰۰ سال قبل از مسیح است تقریبا آن نفر اول به آن می‌گویند اینها را از بیت المقدس یا اورشلیم به قول خودشان یهودی‌ها را بیرون کرد آمدند بابل همین نزدیک حله و عده‌ای ماندند از اینها یک مکتب بابلی به اصلاح در، شبیه گفتم قم و نجف فعلی ما یک فلسطینی بود که بعد برگشتند و از همان قبلی‌ها بودند، یک مکتب هم بابلی.

عرض کردم شواهد نشان می‌دهد که هر دو تفکر در زمان یهود پیغمبر اکرم موجود بوده این خیلی مساله‌ای است که خیال نکنید تفکر بابلی مثلا در کوفه بوده چون احتمالا کوفه همین الان هم نزدیک خیلی نزدیک بود ذی الکفل به آن می‌گویند عرب‌ها چفل می‌گویند ذوالکفل هنوز هم هست اصلا چیزهای مقبره‌های یهود هست تا سال ۱۹۵۳ میلادی پنج سال بعد از تشکیل این دولت غاصب فلسطین آن ۴۸ تاسیس شد ۵۸ زمان پادشاهی عراق شد به اینها اخطار داد که یهودی‌ها ظرف یک ماه یا سه ماه باید از عراق بروند بیرون، یهودی‌های عراق آن زمان رفتند به طرف همین دولت خبیث دقت می‌کنید؟

اما در زمان قبل هم معروف است که مرحوم سید بحر العلوم که می‌خواست برود کربلا در راه در ذوالکفل مباحثه‌اش با آن یهودی شد با آن عالم یهودی، اصلا چاپ شده مباحثه‌ی مرحوم سید بحر العلوم

یکی از حضار: سوالش استصحاب و اینها بود

آیت الله مددی: یکی اش نه غیر از استصحاب هم و خیلی هم لطیف است انصافا خود من وقتی خواندم این مناظره را کامل نگاه کردم ما استصحابش فقط در ذهنمان بود مناظره را که کامل خواندم، اخیرا چاپ کردند جزوه‌ی کوچکی است هست این مستشرقی که آلمانی است ایشان هم تعلیقات زده و من تعجب می‌کنم که مرحوم سید بحر العلوم چطور با تورات آشنا بوده است مثلا می‌گوید در فلان جا ایشان

در حاشیه نوشته سفر فلان صفحه‌ی فلان ، آدرس ها را در حاشیه ، خیلی برای من تعجب آور بود من خودم باور نمی کردم که مرحوم سید بحر العلوم اینطور به تورات مسلط باشد .

یکی از حضار : آنها هم به چیزهای ما مسلطند .

آیت الله مددی : نه نه جواب آن خیلی چیز نیست ، انصافا بحر العلوم در این جهت واقعا حقا یقال خیلی تعجب آور است واقعا قدس الله نفسه الزکیة چاپ شده مناظره بحر العلوم یک کراس کوچکی است به فارسی ترجمه شده چاپ شده در اختیار است ، می گویم من خواندمش از اول تا آخر با دقت و با حواشی ایشان خواندم انصافا خیلی عجیب است یعنی تعجب آور بود چون ما در ذهنمان همان استصحاب بود استصحاب شرایع سابقه به اصطلاح اما بعد که خواندیم دیدیم نه اصلا مطالب دیگری هم در آنجا موجود بوده که قابل استفاده است .

علی ای حال ما تصورمان این بود که ممکن است یهود بابلی که در نزدیکی های کوفه بودند و بعد هم ما دیدیم اصلا در خود کوفه شاید دیده باشید در کنار شط مقام یونس هست اصلا هنوز هم هست ، می گویند یونس در اینجا از شکم ماهی آمد بیرون مسجدی هم دارد مسجد مقام یونس ، من نماز هم خواندم آنجا بر شط کوفه به اسم مقام یونس که یونس در اینجا ولذا آنها هم متحیرند که چرا از نیل تا فرات می گویند فرات نزد آنها مقدس است ، به خاطر وجود انبیائشان در دجله ندارند اینطور در فرات دارند یکی اش همین مقام در کوفه است الان اصلا در خود شط نزدیک کوفه شما می روید داخل شط همان جا اوائل شط کوفه بعد از جسر مقام یونس ، که یونس در اینجا از شکم ماهی بیرون آمد غرضم این است که وجود انبیاء را در بین فرات تا نیل

البته یک نکته حالا ما خارج می شویم ، یک نکته‌ی اساسی که این هم اخیرا باز بحث شده راجع به آن دیدم اخیرا بعضی ها باز متعرض شدند در قرآن کریم وقتی صحبت از موسی و دریا و رسیدن فرعون تعبیر به یم دارد که یم در لغت عربی به معنی دریاست ، اما در روایات تفسیر شده به رود نیل چون می گویند رود نیل بعضی جاهایش خیلی عریض بوده به طوری که آن طرف مقابلش دیده نمی شده است رود نیل خیلی بزرگ است ولذا معروف این شده که بین مسلمان ها آن قصه‌ی فرعون و در آب افتادن در رود نیل بوده است این رودخانه‌ی نیل ، اما در کتاب مقدس یهودی ها در دریای سرخ است رود نیل نیست طرف بندر عقبه اوایل دریای سرخ آنجا واقعا آنها دریا را دریا گرفتند .

یکی از حضار : یک شاخه‌ای دارد ، دریای سرخ آن نزدیک

آیت الله مددی: بعد از بندر عقبه این را می گویند دریا این است، در روایات اسلامی دارند که دریا رودخانه‌ی نیل است مادر موسی که موسی را به نیل انداخت اصطلاحشان بیشتر به نیل البته آن که قصه‌ی طفل است اما اصطلاح دریا فی الیم نیل شکافت نیل را شکافت اینها می گویند نه مراد همین دریای سرخ است اول دریای سرخ شاخه‌های دریای سرخ حضرت موسی در آنجا وارد دریا شد آن دریا مراد است این هم حالا فائده که یکی از نکات اختلاف فعلی ما با یهود سر همین کلمه‌ی دریا و قصه‌ی غرق شدن فرعون است که در رودخانه‌ی نیل بوده یا در دریای احمر دریای سرخ بوده است. علی ای حال ان شاء الله روشن شد؟

بعد ایشان می آیند تصویر می کنند و یکی یکی توضیح می دهند تا مبنای خودشان را انتخاب بکنند بعد دو سه، زیاد دیگر نمی شود الان وقت گذشته است؛

وبیان ذلك : ایشان دقت کنید نکته را؛

عرفوا القضية الشرطية بما حکم فيها بثبوت نسبة علی تقدير أخرى، عرض کردیم ایشان تقدیر گرفته است یعنی فرض؛

بثبوت نسبة، یعنی در باب جمله‌ی شرطیه نسبت را نگاه کردند، هر دو طرف نسبت است جائک زید یک جور نسبت است، اگر چه یک جور نسبت است، آنجا یک هیئت ترکیبیه است اینجا یک هیئت ترکیبیه است این تقدیر، عرض کردم این در صفحه‌ی ۱۸۰ است اینجا آن دفعه عرض کردم باز هم دو مرتبه، در صفحه‌ی ۱۸۲ همین سطرهای پنج و شش

والمتحصل منها، ببینید، هو ما عرفت، عجیب این است که تعبیر ما عرفت هم می کند؛

ما عرفت من كون القضية الشرطية انما هي تعليق جملة بجملة أخرى،

یکی از حضار: اینجا گفته بود تقدیر آنجا می گوید تعليق

آیت الله مددی: که لذا این نشان می دهد که ایشان تعليق و تقدیر، ما عرفت هم می گوید روشن شد؟ و تعليق هم درست است عرض کردیم صحیحش تعليق است.

این پس نکته چه شد مفاد جمله است یعنی مفاد هیئت ترکیبیه است روشن شد؟ مفاد هیئت ترکیبیه هم که قابل اصلا لحاظ نیست بله؛

ومعنى ذلك هو لزوم ان يكون راجعا إلى مفاد الجملة والمفهوم التركيبي، ولا يصح ارجاعه إلى المفهوم الفرادي، بل تقييد المفهوم

الافرادي انما يكون بنحو التوصيف والإضافة، لا بأداة الشرط، بعد وارد کلام مرحوم شیخ و

وقد حکى عن السيد الكبير الشيرازي قده ، که مقرر اشتباه کرده است ؛

و على کل حال ایشان می فرمایند :

لا يهمننا تصحيح ما في التقرير ، من نظرم این است که احتمالا شیخ مطلب را گفته نه اینکه واقعا نسبت باشد چرا چون شیخ می خواسته بگوید شما اطلاق و تقييد را به یک لفظ بنید آن که شما دارید اکرام است آن صلاحیت دارد روشن شد ؟ آن صلاحیت اکرام و تقييد دارد مفاد ترکیبی یک معنای حرفی است این صلاحیت اطلاق و تقييد ندارد ، مراد شیخ این است ظاهرا .

و اینکه ایشان می گوید وجوب یعنی منشأ ، این خلاف ظاهر است ظاهرش خود هیئت ترکیبی ، این هیئت ترکیبی معلق است به این هیئت ترکیبی ظاهرش این طور است و هیئت ترکیبی چیزی نیست فی نفسه که ملاحظه بشود و منشأ این بشود اطلاق و تقييد پیدا بکند روشن شد ؟

من احتمال قوی می دهم که مرحوم شیخ واقعا این مطلب را گفته چون دو سه نفر دیگر هم از ایشان نقل کردند احتمالش هست ؛ بل الشرط لابد ان يرجع إلى المفهوم التركيبي ومفاد الجملة ، این عرض کردم شرط يرجع یعنی در حقیقت دو تا مفاد ترکیبی است یکی جزاء یکی شرط هر دو هم مفاد ترکیبی هستند ان جائك ؛

كما هو ظاهر تعريف القضية الشرطية : ببینید آقا ؛

بأنها ما حکم فيها بثبوت نسبة على تقدير أخرى ، باز تقدیر را آورد ، یعنی آن نسبت ترکیبی را گفتند و لذا شاید برای همین مشکل برخورد کردند گفتند نه مفاد آن نسبت ترکیبی که وجوب است وجوب تقدیر پس وجوب می شود مشروط ، ایشان می گوید ظاهر لفظ این است که هیئت ترکیبی ؛

وكذلك لا يمكن ارجاع الشرط إلى الهيئة ، به هیئت نمی توانیم برگردانیم به معنای ایقاعی اش ؛

بحيث يرجع الشرط إلى الانشاء ، می خواهیم بگوئیم انشاء شرط ؛

لوضوح ان الانشاء غير قابل للاشتراط ، یکی این نکته که انشاء قابل اشتراط نیست یکی هم آن نکته ای که ما عرض کردیم که اصولا این هیئت ترکیبی چیزی نیست که درش اطلاق و تقييد لحاظ بشود ؛

والتعليق ، ببینید اشتراط و التعليق هر دو را آورده است ؛

ولا يتصف بالاطلاق والاشتراط ، این مطلبش درست است ، اشکال این است که هیئت ترکیبی قابل اطلاق و اشتراط نیست ؛

وانما يتصف بالوجود والعدم ، یا هست یا نیست ؛

وكذلك لا يمكن ارجاع الشرط إلى المنشأ بالهيئة ، این منشأ بالهيئة مشهور است ، که مراد از منشأ بالهيئة وجوب است نه خود هیئت ؛

لان الاشتراط يتوقف على لحاظ المعنى اسميا استقلاليا ، همان نکته ای که عرض کردیم اشتراط باید یک معنای استقلالی باشد ؛

ولا يعقل ورود الشرط على المعنى الحرفي ، بعد اشاره می خواهد بکند به مبنای صاحب کفایه چون مشهور بوده که در حروف وضع عام است موضوع له خاص است ایشان می گوید ما می گوئیم اشتراط در آن نمی آید نه چون موضوع له خاص است ما حرف صاحب کفایه ، صاحب کفایه می گوید معنا عام است موضوع له عام ، وضع عام است ، مستعمل فیه هم عام است ، عرض کردیم صاحب کفایه مستعمل فیه هم عام است این خصوصیات از خارج آمده و الا مستعمل فیه هم عام است .

ولذا سه تا دلیل در کتاب کفایه آورده ما برای شما رمز گشایی کردیم چون این عبارت کفایه یکی از جاهای سخت معنای کفایه معنای حرفی کفایه ، در حقیقت سه تا دلیلی را که در کفایه آورده برای اثبات اینکه مستعمل فیه عام است چون اگر مستعمل فیه عام شد دیگر موضوع له قطعا عام است چون نداریم کسی بگوید که مستعمل فیه مثلا موضوع له مثلا خاص است مستعمل فیه عام است ، نمی شود و لذا ایشان هم وضع را و هم موضوع له را مستعمل فیه در آورده است .

یکی از حضار : آن که عام بشود این دو تا قطعا عام می شود .

آیت الله مددی : آها آن دو تا هم قطعا عام می شود .

این سه تا دلیلی که در کفایه آورده به این چشم نگاه بفرمایید اینها توضیح این است که مستعمل فیه عام است ، اگر مستعمل فیه ، لذا ایشان می فرمایند :

لا لكون المعنى الحرفي جزئيا وان الموضوع له فيه خاص ، این مشهور است ؛

وان الموضوع له فيه خاص ، حتی یرد علیه ان المعنى الحرفي ليس بجزئي بل الموضوع له فيه عام كالوضع ، بلکه عرض کردیم در کفایه مستعمل فیه هم عام است ، وضع و موضوع له و مستعمل فیه . نه به این جهت یعنی نیایم اشکال بکنیم که ؛

بل لان المعنى الحرفي مما لا يمكن ان يلتفت إليه ، این خیلی با مبنای اندکاک می سازد ؛

بما انه معنى حرفي، لفنائه في الغير، روشن شد آقا، روی مبنای خود ایشان که ایجادی و خطاری است وارد نشدند این تعجب است حالا ما نمی دانیم که چطور شده، باید روی مبنای خودشان وارد می شدند این لفنائه، پس معنای حرفی یک معنایی است و عرض کردیم اینجا هیئت است، اصلاً دو تا، ایشان هم توضیح نداد یکی خود حرف اگر باشد الماء فی الكوز، با اینکه لفظ فی آمده اما فی قابل اطلاق و تقييد نیست.

یکی هم هیئت، هیئت هم به معنای حرفی است این دیگر بدتر از آن چون لفظی هم نیامده است، دقت کردید؟ اگر فی قابل اطلاق و تقييد نباشد هیئت به طریق اولی قابل اطلاق و تقييد نیست روشن شد آقا چه می خواهم عرض کنم؟

وكونه مغفولا عنه في موطن وجوده الذي هو موطن الاستعمال، البته این معنا و كونه مغفولا عنه فی موطن وجوده الذي هو موطن الاستعمال شاید اشاره به مبنای خود ایشان باشد که وجودش عین، یعنی ایجاد است خطاری نیست موطن وجودش موطن استعمال این اشاره باشد، اشاره باشد به مبنای خود ایشان، چون دارد ایشان موطن وجوده الذي هو موطن الاستعمال یعنی می خواهد بگوید ایجادی است خطاری نیست؛

على ما تقدم بيانه في مبحث الحروف، فالمنشأ بهذه الهيئة، وجوب یعنی؛

لا يمكن ان يقيد، لعدم الالتفات إليه ولا يقع النظر الاستقلالي نحوه، بل هو مغفول عنه عند القاء الهيئة، فلا يعقل ان يرجع الشرط إلى مفاد الهيئة الذي هو معنى حرفي. روشن شد؟

من یک توضیح بیشتری دادم، اصولاً لفظی نیست که این، معنای حرفی بعضی هایش لفظ هست باز هم قابل تقييد نیست در هیئت دیگر لفظی هم وجود ندارد که قابل تقييد باشد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين